

هنر و اخلاق*

دکتر پرویز ناتل خانلری

جواب اسکار وایلد

اسکار وایلد شاعر و نویسنده شیرین بیان انگلیسی را محاکمه می کردند. به او تهمت زده بودند که آثارش منافی اخلاق اجتماعی است. قاضی برای آنکه او را به گناه خود معترف کند نوشته دیگری را مثال زد و پرسید که آیا آقای اسکار وایلد در فلان روزنامه فلان داستان را خوانده است؟ و آیا این داستان را منافی اخلاق نمی شمارد؟

شاعر گفت: بدتر از آن است که می گوئید زیرا انشای آن بد است. قاضی پرسید: آیا نمی دانید که نوشته های شما خوانندگان را به اخلاق نکوهیده متمایل می کند؟

شاید شما از این جواب تعجب کنید و حق دارید. از آغاز ادبیات فارسی تا همین روزگار ما هرجا در نظم و نثر از ادب سخنی رفته آن را خدام حکمت و اخلاق شمرده اند. شاهد این قول در آثار گذشتگان بی شمار است و از معاصران ما نیز سخنوری گفته است:

* مجله سخن، سال اول، شماره ششم، آبان ۱۳۲۲، ص ۲۹۳-۲۹۹.

شاعری کو نه به حکمت سخنی آمیزد

به که سوزیده بود دفتر و دیوانش

هنر خدمتگر اخلاق است؟

تنها ادیبان ما نیستند که هنر را به خدمت اخلاق گماشته‌اند. این عقیده همیشه و همه‌جا وجود داشته است. کنفوسیوس چینی که شش قرن پیش از مسیح می‌زیست ارزش هنر را در خدمت به حکومت می‌دانست. افلاطون یونانی هم چهار قرن پیش از میلاد درباره هنر خاصه شعر و موسیقی چنین عقیده‌ای اظهار کرده و پس از او ارسطو در این باب تفصیلی داده و گفته است که کار موسیقی و نمایش «تصفیه شهوات» باید باشد.

در زمانهای تازه‌تر نیز بعضی از نویسندگان مشهور بر این عقیده بوده و هریک به شیوه خویش بحثی در این باب کرده‌اند. دیدرو فرانسوی (قرن هیجدهم) می‌گوید «هر آزادمردی که قلم به دست می‌گیرد باید همت بر آن بگمارد که عفاف را محبوب و فسق را منفور سازد».

تولستوی روسی (قرن نوزدهم) که نویسنده‌ای اخلاقی و مذهبی است هنر را مروج تعلیمات دینی و اخلاقی می‌شمارد و عقیده دارد که غایت هنر نیل به زیبایی و لذتی که از ادراک آن حاصل می‌شود نیست. همچنان که غرض از خوردن لذت ذائقه نمی‌باشد. به وسیله هنر می‌توان عواطفی را به دیگران القاء کرد. خوبی و بدی آثار هنری بسته به نوع عواطفی است که القاء می‌کنند و مشخص خوبی و بدی عواطف حس مذهبی خیر و شر است که در هر زمان همه مردمان در آن اتفاق دارند. پس به وسیله هنر می‌توان خصال عالی اخلاقی را که

امروز به ندرت دیده می شود در همه افراد جامعه ایجاد کرد و آنگاه هنر مایه ترقی بشر خواهد شد.

برحسب این عقیده شاعر و نقاش و موسیقی دان همان وظیفه مبلغ و واعظ را به عهده دارند و میان آنان و اینان فرقی نیست. آیا چنین است؟

اشکال اول

اگر این نظر را درباره هنر بپذیریم ناچار باید معتقد شویم که ارزش آثار هنری بسته به موضوع آنهاست یعنی استادی و مهارت هنرمند در درجه دوم قرار می گیرد. نقاشی بی مایه و بازاری که شمایل یکی از اولیاء را کشیده باشد بر هنرمندی که با تصویر زیبا شاهکاری ایجاد کرده برتری می یابد. مرتبه هایی که در مضامین و ترکیب عبارت و قواعد شعری پست و بی مزه است بازار عالی ترین غزل های سعدی را می شکند و تعزیه نامه های گدایان و نوحه خوانان شاهنامه فردوسی را به مسخره می گیرد.

اشکال دیگر

دیگر آنکه موضوعهای هنر به اندازه زندگی وسیع و گوناگون است. اگر اصرار داشته باشیم که آثار هنری همان مروج اخلاق باشند باید بسیاری از نکات و مطالب را که نه منافی و نه موافق اخلاق است کنار بگذاریم. در این حال روی بسا شاهکارها که خط بطلان باید کشید. منظره غروب آفتاب یا تلاطم دریا که نقاشی چیره دست در تصویر آن اعجاز کرده با اخلاق رابطه ای ندارد. آن را به دور باید انداخت. زیر و بم آهنگی زیبا که تارهای دل را می لرزاند حاوی اندرزی نیست. آن را نباید شنید. پس در این میانه چه می ماند؟ سرود نیکوکاری که با

معانی و الحان بچه‌گانه به کودک دبستان می‌آموزند و تصویر جوان نیکوکار که دست کوری را گرفته راهنمایی می‌کند و داستان پسر بد اخلاق که پند پدر نشنید و کارش به رسوایی کشید.

بازهم اشکال

معدودی از قوانین اخلاقی است که ثابت و تغییرناپذیر است. بیشتر این قوانین در زمان و مکان دیگرگون می‌شود زیرا با آداب و رسوم اجتماعی ارتباط دارد که خود امور ثابتی نیستند. اگر هنر را تابع این امور قرار دهیم راه ترقی و اصلاح را می‌بندیم زیرا همیشه کهنه‌پرستان و بی‌هنران به زور حکومت که بی‌شبهه طرفدار ایشان است مانع پیشروان و نوکندگانی خواهند شد که به چشم انتقاد در آداب مندرس ناپسند می‌نگرند.

از این گذشته بیشتر مدعیان ترویج اخلاق ریاکارند و به این بهانه می‌خواهند مورد پسند جامعه واقع شوند و به جاه و مال برسند و چون غرض شخصی و نفسانی دارند با همه نیروی خود به ضد مخالفان برمی‌خیزند و کسانی را که ممکن است به وسیله قریحه و استعداد فطری از ایشان برتر شوند با دستاویزهای پلید فرو می‌افکنند.

عیب آثار اخلاقی

این گروه چون کارشان ریائی است اغلب پست‌ترین آثار هنری را به وجود می‌آورند. عیب بزرگ این گونه آثار آن است که کمتر با حقیقت واقع مطابقت دارد. در داستانهای اخلاقی همیشه بدکار به سزا می‌رسد و نیکوکار پاداش می‌یابد و همه خوب می‌دانیم که در زندگانی همیشه چنین نیست.

پادشاهی هم که در این گونه آثار وصف کرده‌اند بیشتر پست و بی‌مقدار و نشانه حرص مادی نویسنده است. طفلی پول سیاهی را که برای خرید شیرینی در دست دارد به گدایی می‌دهد و چند قدم دورتر سکه نقره‌ای پیدا می‌کند. جوانی پولی را که از جیب رهگذری افتاده است به صاحبش می‌رساند و رهگذر، کرم کرده آن را به او می‌بخشد! جوانی تریاکی از پند ملامتگری بیدار می‌شود و تریاک را ترک کرده عضو مفید(!) جامعه می‌گردد. خاصه عشق، در داستانهای اخلاقی، از این معجزه‌های لوس و احمقانه بسیار می‌کند. نادانی به نیروی عشق دانشمند، دزدی پارسا و ابلهی خردمند می‌شود.

این معجزه‌ها که در زندگی واقعی از آنها نشانی نیست مولود ذهن خام فرومایگان ریایی است که از این آثار جز گرمی بازار خود و پسند عوام غرضی ندارند.

به قول یکی از نویسندگان هنرمند اروپایی «بسا کتابهای اخلاقی که خواننده را از هرچه صلاح است بزار می‌کند و به فساد متمایل می‌سازد.»

هنر همیشه نسبت به اخلاق یاغی است

این نکته را هم باید دانست که در تاریخ هنر نادر اتفاق افتاده که هنرمندان حلقه بندگی اخلاق را به گوش بیاویزند و فرمان مدعیان تبلیغ اخلاق را به گوش بیاویزند و فرمان مدعیان تبلیغ اخلاق را بپذیرند. از زمانهای کهن تا همین روزگار ما همیشه هنر و اخلاق باهم کوشیده‌اند و در این کشمکش، نمی‌گویم که اخلاق شکست یافته، اما هنر پیروز شده است.

هنر مستقل است

گروهی دیگر می‌گویند غرض هنر در خود آن است و هرگز هدف آن

تبلیغ اخلاق نیست. هرچه آن عقیده قدیم بود این نظر تازه و نو است. در قرن نوزدهم بعضی از هنرمندان علم استقلال هنر را برافراشتند و از آن پس روز به روز پیروان این عقیده قوت گرفتند. اینان می گویند که همت هنرمند باید به ابداع و ایجاد زیبایی مقصور شود و جز این منظوری نداشته باشد یعنی هرگز در پی آن نباشد که کارش سودمند یا مروج اخلاق واقع شود. در ادبیات گناه نابخشودنی نقص بیان و سستی معانی است و جز این چیزی گناه شمرده نمی شود و به خلاف، عبارتی که خوب ساخته و پرداخته شود ثواب کار خیری دارد.

این عقیده میان هنرمندان صد سال اخیر پیرو بسیار دارد و بعضی از ایشان در این معنی مبالغه ها کرده اند. البته هنر تابع اخلاق نیست از آن جداست اما حقیقت آن است که نمی توان تأثیر این دو را در یکدیگر از بُن انکار کرد.

رابطه هنر و اخلاق

آثار هنری زاده ذهن هنرمند است و هنرمند که در جامعه زیست می کند ناچار به حدود و قیود، و آداب و رسوم اجتماعی پابند است و اخلاق خود جز اینها نیست. از این گذشته هنر و اخلاق یک جا به هم می رسند و آنجا حد طلب کمال است. هنرمند زیبایی را می پرستد و می جوید و طلب زیبایی مستلزم ترک اغراض مادی و شهوات پست است. بنابراین ستایشگر و جوینده زیبایی باید از خودپرستی بگذرد تا به طلب کمال که امری بیرون از دایره شهوات و لذات نفسانی اوست بپردازد. مگر نه اصل همه دستورهای اخلاقی نیز همین است؟ پس هنر و اخلاق باهم ارتباطی دارند و این رابطه در هدف و غرض نهایی آنهاست. کمال اخلاقی با کمال هنری یکی است. اگر آرزوی اخلاق آن است که رابطه

افراد در جامعه بر پایه عادلانه‌ای استوار شود هنر از این حد نیز پا فراتر می‌گذارد و کمال معنوی فرد را منظور دارد که یکی از نتایج آن نیکخواهی نسبت به دیگران است.

اخلاق در هنر مؤثر است

هنرمند، یعنی پرستنده زیبایی، جمال معنوی را نیز مانند جمال صوری می‌ستاید و مراد از جمال معنوی همان صفات پسندیده اخلاقی است. در آثار هنرمندان بزرگ همیشه مزایای اخلاقی به زیباترین صورتی وصف و بیان شده است. در شاهنامه کدام صفت عالی است که به شیوایی ستوده نشده؟ اما شاهنامه کتاب اخلاق نیست. در داستانهای دلاویز آن همیشه نیکویی پاداش نمی‌یابد و دلیری مایه رستگاری نمی‌شود زیرا فردوسی دعوی رهبری ندارد. دلیری را وصف می‌کند و می‌ستاید از جهت زیبایی که در این صفت می‌بیند اما نه بدان سبب که دلیری را سودمند و موجب پیروزی بداند.

هنر در اخلاق مؤثر است

اما تأثیر هنر هم در اخلاق کم نیست. اگر هنر را چندان خوار بشماریم که فقط آن را سرگرمی و بازی بدانیم باز هم بزرگترین خدمت را به اخلاق می‌کند زیرا طالبان خود را از سرگرمی‌های دیگری که زیان‌آور و مفسده‌انگیز است باز می‌دارد. چه بهتر از آن که کسی اوقات فراغت خود را به جای میخواری و قمار و شهوترانی‌های پست به خواندن شعری یا شنیدن نغمه‌ای بگذراند. شوق به فنون هنر بهترین ضامن حفظ افراد از مفساد و رذائل است.

مسلم است که انسان به لذت احتیاج دارد. آنکه از هنر لذت می‌برد و

تماشای زیبایی طبیعی و صنعتی او را از خود می‌رباید هرگز در پی لذات پست نخواهد رفت.

اما تأثیر مهم‌تر هنر در اخلاق آن است که هنردوستان را به ستایش خصال شریف انسانی و می‌دارد. این حس ستایش موجب اعتلای روح است. خواننده شاهنامه به تأثیر گفتار سحرآمیز استاد، خود را شریف‌تر و بزرگوارتر حس می‌کند. فردوسی بزرگواری خود را به اشخاص داستانی بخشیده و در ایشان وصف کرده و به این وسیله آن را به خواننده القاء می‌کند. علو طبع و کرامت نفسی که از ادراک شاهکارهای بزرگ هنری حاصل می‌شود با آموختن طومارها قواعد خشک اخلاق به دست نمی‌آید و کسی که آن لطف طبع را ندارد که از ادراک زیبایی هنر دلش از لذت به لرزه درآید اگرچه همه احکام اخلاقی را از بر داشته باشد در استواری مبانی اخلاقش شک می‌توان کرد.

فرق هنرمند و معلم اخلاق

از آنچه گفتیم این نتیجه به دست آمد که هنر و اخلاق هریک فنی دیگر است. هدف این هردو یکی است اگرچه وسایلی که به کار می‌برند ازهم جداست. اخلاق مجموعه قواعدی است که جنبه الزامی دارد و البته این قواعد به حدود ممکنات محدود است زیرا که قوانین اخلاق را از امور واقعی زندگی استنباط و استخراج کرده‌اند. هنر به‌خلاف، حاوی دستوری نیست و هیچ‌گونه الزامی در آن وجود ندارد و با مکان محدود نیست بلکه جویا و شیفته کمال است اگرچه در عمل رسیدن به آن میسر نباشد. معلم اخلاق حکم می‌کند و پیرو او چاره جز اطاعت ندارد. اما هنرمند زیبایی خصلتی را می‌ستاید و شما را به ستایش آن دعوت می‌کند. ستایش خود شامل لذتی است. پس دعوت هنرمند

دعوت به لذت است. همین که شما از صفتی شریف لذت بردید خود طالب آن خواهید بود و دیگر اجبار لازم نیست.

باز از شاهنامه استاد طوس مثال بیاوریم که در فارسی از آن بهتر مثالی نخواهیم یافت. فردوسی شما را وامی دارد که دلاوری رستم و عفاف و وفاداری منیژه و مردانگی بیژن و قیام کاوه را برای دفع ستم بی آنکه خود متوجه باشید بستابید. همه هنر او در این است که می تواند چنین حس ستایشی در شما ایجاد کند نه آنکه با اندرزهای مبتذل در بیان اصول مسلم اخلاقی به شما تحویل بدهد. شاید یکی از نکاتی که موجب برتری فردوسی بر اسدی است همین باشد که اسدی در گرشاسب نامه بیشتر به سرودن مواعظ و حکم پرداخته و جنبه هنری داستان را فرو گذاشته است.

بدبختانه ادبای ما که هنوز به خطا یا به ریا جنبه اخلاقی هنر را بیشتر اهمیت می دهند آنهمه زیبایی را که در شاهنامه هست رها کرده اندرزهایی را که در ضمن بیان حوادث داستانی آمده و جز در جای خود خشک و مبتذل است از آن کتاب گرانها بیرون می کشند و می خواهند این داروی تلخ بی فایده را به خورد جوانان بدهند.

هنر مکمل نفس انسانی است

هنر نفس انسانی را اعتلا می بخشد و آن را از شهوات پست و لذات پلید دور می کند. پس هنر بهترین مربی روح بشر است. هریک از افراد جامعه حق دارد و باید از این لذت بزرگ که مایه پرورش روان اوست بهره مند باشد. بدبختانه در اکثر اجتماعات بشری چنین نیست. یعنی لذت هنر نیز مانند نعمات دیگر به طبقه ای محدود اختصاص یافته و بیشتر کسان از آن محروم مانده اند. این

بی‌عدالتی روزی نابود خواهد شد که ستمگری‌های دیگر اجتماعی از میان برود. آن روز همه کس، از باربر و کارگر تا وزیر، می‌تواند با هنر آشنا شود و لطایف آن را ادراک کند و لذت ببرد و آن‌وقت که همه هنردان و هنرپرست شوند زمین ما که امروز به پلیدی‌ها آلوده است بهشت خواهد شد.